

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حسب فرمایش میان چراغ دین کتب و شمس کن لاهور بازدار کشمیری



تعداد و جلد... ۲۹۷... باب تمام سید حبیب علی شاپور و سوره و نثر

مطبع و کنوریه پریس لاهورین حجابا گیا

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ثنای حضرت ایزد متعالی و ذوالجلال و الافضال آنکه بنده شکسته دل خسته عاصی
 فقیر حقیر چندان اضعاف من عباد الله الصمد هرگز آن دولت مشهور او اس کینو ملتانی
 که روزی در دارالحکما فی شهر اصبحت یاران نشسته بود بعضی دوستان گفتند که
 تو مدتی در خدمت نواب مستطاب غفران پناه در صنوان و دستگاه حاکم زمان نوشیروان
 دوران بودی اعتبار خان منشی بوده و عمری در من انشا و صرف کرده چیزی
 بطریق یادگاری بنویس که مردم بخوانند آن بهره حاصل نمایند بحکم اشارت
 آن عزیز خطی چند عبارت شکسته و گسته تعلیم آوردم که طالبان این
 فن را در نوشتن روزمره بکار آید مثل بیفت باب باب اول
 که سلاطین بسلاطین نویسد باب دوم در اصدا در این باب سیوم
 در شرح بر واجبات باب چهارم در عارفین و مکتوباتیکه انبائی روزگار و ارباب
 نویسند باب پنجم در خط و قباله شعری باب ششم در نوشتن دستک و سرنامه و کمال
 از فضلای روزگار و باغهای دوران آنست هر جا که در عبارت سهوی واقع

شده باشد بدیل کرم پیوسته و قلم اصلاح بر آن جاری دارند میت بهیوستر
 که بخطای رسی و خلطه منزه که هیچ نفس بشری از خطا نبود و باب اول
 که سلاطین بهلاطین نویسد در جواب آن نامه برای صلح محمد و سیاسی حضرت
 بیچون را که بساط این همه ممالک بربع مسکون بادشاهان و مرزبانان و فرخورد هر
 کدام به قدرت خود قسمت نموده نوازش همگانی اندازد فرموده پس آن مردم را
 که لشکرانه این موهبت عظمی بر خود لازم داشتند در رعایت احوال و عیال و
 بدایع خالق اند بجان کوشند و غور رسی مظلومان و ملهوفان و تم رسیدگان و توجیه
 نمایند و با احوال آسمان و بی نوا مان بر دارند و دلها گمی گوشت نشینان و مجروران
 خدا پرست که بخوابش لب نمی کشانید بدست آورند و آسودگی خود را و خلایق
 که در مقصودت موجب خوشنودی حق سبحانه تعالی باعث تو ام
 میان سلطنت و جهانداریت لیکن این آرزو وقتی پیشتر شود که بادشاهان
 ممالک بقیمت خدا راضی بوده در میان یکدیگر رابط اخلاص و پیونده تباد نظر
 و بسند تا خلق الله در مقام آسودگی بوده شکرانه حضرت محمدیت بجا آورند و گوشت
 ممالک محروسه اخلاص یکدیگر داشته اند و رفت میکرده باشند و نه نغایس
 بر دیار خلایق را فخر خطوط گردانند چون نگلی و حمل که بهمت این نیازمند و نگاه
 مختص بر فائیت احوال خلایق مصروف است بنابراین بحجت استحکام مبالغه
 محبت دوداد و زنده فخلصان با اعتقاد و قدوده محرابان با اخلاص خواهه الواسع
 فرستاده شد بعضی مقدمات که بر خاطر مایولت و عبارت در نمی آید
 بر مانع در خلوت بعضی گرامی آن سلطنت پناه خواهد رسانید و ادراک قننی
 خاطر عاقل آن بادشاه ظل اله نموده باینجانب اطلاع سازد و ابر چه رأی اقتضا
 نماید اینطرف نیز به همان محمول شود و طریق دیگرانگی و یک جبهی اگر پیوسته طریق

در سایل را مسکوک دارند و هیچ حدی تصور نفرمایند و از غایب این دیار بر چه
احتیاج باشد لی تکلف اعلام بختند تا در ارسال شهر ایضا خلاص بقدر میسر نماید
شود و بالفعل بعضی سوغات به بغضیل یادداشت علیحدہ بمصوب خواجہ مذکور ارسال
یافته بنظر مبارک خواهد گذشتند آفتاب دولت و سلطنت از افق اہل بیت طالع و لا
مع باد جواب ان نامه نامہ ہمایون و صفحہ مبارک کہ شہر مصروف وقت و یگانگی
و لے بود مصوب عزت آثار محرم اسرار خواجہ ابو الحسن فرستادہ بودند بالواری تحائف
این دیار و در بہترین زمانی رسید خاطر ملکوت مناظر را فرستادہ تازہ دسترس
بی اندازہ روشی داد و آنکہ مرقومہ خامہ سواخت گردیدہ بود کہ فیما بین مہابی تحت رابط
مہود استحقاق پذیرد و در مملکت محروسہ یکدیگر جدائی نباشد و موجب فہمیت
آسودگی خلق الہ ہمان تواند بود و اینغہ لغایت ستیجمن او فدا کہ امرے شریف در درم کون
و نشاء و تعلق برابر و ستی و اتفاق نیست خصوصاً نظام سلسلہ کانیات بدان مہود
و مہود است حقا کہ مدقبت کہ خاطر ہمایون بود کہ یکے از مقبولان خراجدان کما را گاہ
فرستادہ رشتہ رابط انخاد و یگانگی در میان آمد کہ خاص و عوام از آسیب حادوث
روزگار در آمان بودہ مرفہ الحال و فراغ العیال باشند اما بواسطہ بعضی موانعات ضروری
کہ شرح آن موجب تطویل است این آرزو در پروردہ توقف ماند الحمد للہ کہ ان
پناہ درین باب سبقت نمودہ محرک سلسلہ محبت شدند و دلیل کجھت و دیگرگی از ہمان
تصور توان کرد ورنیو لانیر شہت آب مقدم خان شہنشاہ کمال خان کہ کمی از مخلصان
الاعتقاد این دو دو مان عالی شان است بملازمت فرستادہ شد در آن سرچہ
مصلحت ملک آسودگی جمہور نام بودہ است کہ کوشند و پیوستہ نسبت یگانگی
و یکدیگر را مہر و شہد البواب رسول سایل مفتوح دارند کہ باعث از ویاد و داد نمود و
بود بعضی تحائف مصوب خان مذکور ارسال شدہ بنظر مبارک خواهد آمد و آنچه مشار الہ

زبانی عرض مساید بدرجه یقین تصور فرمایند آفتاب دولت همواره تابنده باز
 ناممیر برای محاربه مشهور و رائی الوزراء حضرت سلطنت شاه چشمه سنگاه
 ظل اللہ سگرواند که در بنو لا کر لسمع همایون رسید که ولایت سرحد که قدیم الایام
 تعلق به ملک محروسه داشت از آن سلطنت بنهار و نجرالی آورده مال و کتاب
 بعضی گرفته و آن دیار را غارت نموده جلاوطن ساخته اینمغز از دوستی و کینه
 بسی دور نمایند خدا میسر داند که حال ولایت ایشان را از خود میدانیم و در یک
 جذای بنود بنابر آن ملک و ولایت ایشان نگزافیم و آن شنیده باشد که درین
 ملک جقدربادشاهان و بادیان را در زمین داران که در حصن حصین بودند و از اقوام
 مال و کثرت لشکر ستر کبر فروخته آوردند و با حواله رسید و بر ایامی پروازند و دست
 تجاوز بمال مردم دراز کرده بودند هر چند که به قیاس از حمد آنها راه نموده
 نمودیم از بی سعادت و بی نصحت و بگوش نگردند عاقبت چون نیت این نیازمند
 درگاه انیردی شخص بر قیامت احوال خلائق بود بتائید آسمانی و به نیروی دولت
 روزافزونی همه آنها را زیر کرم و هر کس که شوی نمود جان و مال او را بفشارت
 دادیم و بعضی کفزار خواسته التجا بدرگاه والا آوردند از سرگناه آنها درگذشتیم
 و از جان و مال و ناموس آنان بخشیدیم چنانچه اکثر آنها را در حلقه بندگی و رگوش
 کرده در سلک بندگی درگاه درآمدند و مکر خدمت و اطاعت بر میان بسته فرمان
 برادر شدند و این آوازه ملک گیر و فتوحات غیبی که خدایتعالی به بنده خود کرامت
 فرموده گوش بوش ایشان رسیده باشد بهتر آنست که ابطاح قدیم را مرعیه داشته
 آنچه مال و اسباب مردم آن ولایت بغارت برده باشند و پس بدست
 و تلافی و تدارک خودی گذشته نمایند و آن ولایت را در سعادت حواله گشته
 بجانب نمایند که سکنه آن دیار بجای قدیم آمده آباد شوند که در خصوصیت قدیم

جانشین نقصان راه ندید و بگوخیال فاسد بخاطر کار و ده از برای خدا خلق را
بر ایشان نوازند هر جا که مقرر نمایند یکی از بنده های درگاه آسمان اسما در انجا
رسانیده شود و بخدمت ایشان حاضر شود و لطمه اگر صلیح خواهد بود نجاتیم جنگ
و اگر جنگ جوئی اندازیم درنگ و دم از مهربانان بکین ده پیام و حکایت برین ختم شد
و السلام جواب آن نامه گرامی آن سلطنت پناه در اسعد زمان رسید
و آنکه خوابی سرحد ولایت مرقوم بومیدانید که آن ولایت از قدیم الایام در تصرف
بزرگان این جانب بود عاقبت چند ریه بنا قیقت بعضی اربابان از تصرف
اولیای قاصره بدرفته بودند چون در میان یکدیگر بدادست بود ولایت تمام از
خود میدادستیم بنا بر آن مقتضایندیم که آن ولایت را بنده های درگاه داخل ممالک
مخروسته نمایند و بیولاجون فرزند اقبالند سعادت یار مرزا با دگار بطریق سیر
و شکار به آنحد و دعبور نمود گماشتنها می ایشان آثار خدمت اخلاص بجا نیاروند
و اظهار بیگانی ننمودند فرزند کور را ندانند که ایام خود و سالیست تاب نیارود
آن ولایت را به یکی از بنده های درگاه سپرده که بخالفه شریفه ضبط نمایند
ازین راه گذر عباده ای بر دامن خاطر نشسته بودند بر معاطه دنیا مغرور و معجب نیانید
بود و بر انجمن فتوحات قاهره بناید کرد چون سرداران آن ممالک فتوی لفاق
بغضب الهمیت گرفتار گشته از ملک و ولایت خود آواره شده بودند و سیر
کردن آنها و بجا آورد در تصرف خود آوردن چه قدر کار است هنوز شما را با شیران کار
از او با شیر بران خون خوار کار نیافته است هرگاه که در میدان مردان در آید و از فرمان
معلوم خواهد شد که در آن آهین کوفتن چه رنگ پیدا میشود بعیت اگر بادشاه
به میدان و رای بوزن آله را ملک بخشد خدای و خاطر و دیده برده هست هرگاه
که سبک اقبال غریب باین حد و نماید یکی از خدمتکاران درگاه آسمان جابه توجیه

با استقبال ایشان گرد و زیاده چه اظهار نماید باب دوم در احضار فرامین
فرمان خدمت صوبه داری چون آفتاب جهان تاب حکم خاقانی ثلث سجانی از افق
غایت و مهربانی طلوع نمود که خدمت صوبه گریه ریاست رحیم آباد را بتقدیر
فصل خریف اعلان ایل محمد الملک کن السلطنت القابره عهده دال و له الباره
قدوه قوانین بلند مکان مبارک الدین خان قلی بهادریست فرمودیم و زمان حل
عقد و تلق آن صوبه بدست اختیار او سپردیم باید که چنانچه حسن سلوک
و کار دانی شجاعت و مردانگی او متصور است و قیقه از وقایع آن محلی نگذار و عوار
حوال سکینه و متوطنه آن دیار با وجبی خبردار باشند که از قومی بر ضعیف سهم و نقد
واقع نشود و بنوعی ضبط که مردم آنجا بشنود رعیتی شتار خود ساخته مال واجبی را از
قرار واقعی در استی بکویل خالصه شیرغیه و کاشته های جاگیر داران را در جواب گویند
و هر کس که در آدمی مال واجبی نمر و روزگار نمایند او را نوعی تنبیه و تادیب باشد
که مردم دیگر عبرت گیرند و آنچه رومی و بد حقیقت را متواتر عرض داشت نموده باشند
و بعضی زمینداران دامن کوه که هر سال که از قسم فیل و کوٹ نافه و شک فخره پیش
کش مقبره میدهند از آنها گرفته برده و الا در سال دارد و سبیل تنصید آن مقام و
کوٹیان و جاگیر داران و زمینداران و چوپانان و حانون کویان و مقدمان و
رعایای صوبه مذکور آن عمده الملک صوبه و حاکم متاعل دانسته از سخن و صلاح
او بیرون نرزد و متابعت او را بجا منعی بجا آورند و شکوه و شکایت او را در باره
خود موثر دانند و هر کس از جاگیر داران از سخن صلوات نماید آن عمده الملک جاگیر
او را تغییر داد و بدگاه و الا عرض داشت نماید ناجائی او دیگر از حضور تعین شود
در نیاب حسب السطور عمل نموده تخلف نوزند فرمان خدمت قضا چون بر
تمت کار این مالا لازم است که خلق را از انظرین ظلمات گمراهی بر آورده

بیراهه را نسبت دلالته نماید اما حصول نامول وقتی که قاضی دیندار عالمی مقتدر اقلیت
آثار در هر شهر و بلادی تعیین فرمایند تا عالمیان از سرگشتگی بیدار
صلالت بر آورده ابواب خبر و صلاح بر روی ایشان کشاید چون این جمعی را پسندیده
و دولت شریعت فیصلت آثار غیث الدین محمد موجود است بنا بر این منصب
رفع القدر قضائی بلده کابل باشد و تفویض فرمودیم که بدین امر بواجبی پرداخت
در تحقیق قضایا شرعیه ندایت نمایند و صرفیه و معامله که در آن است هر روی دهد
بحسب شرع شریف فیصل دهد و آنچه لازم دیندار نیست و فقه از قالی آن
مرئی نگذار و دوا مشرعت را بنوعی انتظام دهد که فردا روز حساب عهده آن
تخلد بر این سبیل حکام و عمال و جمهوران از خواص و عام بلده مذکور آنکه شریعت
شعار را قاضی مستقل دانسته و تکالیف تعظیم او را کاینی بجای آورده و در کلی و جزئی
قضایای شرعیه و معاملات ذمیه رجوع با شریعت و استصواب او نمایند و هر کس
که از قبل خود بامر قضایا تعیین نماید نایب منایب و قاضی مقام او دانند و امر دین
او بجای آرند و سخن او را که مطابق شرع شریف باشد بکوشش و استماع نموده انحراف
نورزند و درین باب حسب الحکم عالمی عمل نموده تخلف نورزند فرمان کو تو الی
چون حقیقت علمداری و شجاعت و کاروانی سعادت لصاب محمد باقر بمرض معنی
رسیده بنا بر این از روی مرحوم خبر و انداخته است کو تو الی بلده دولت آباد مقرر
فرمودیم که کشیده راستی و دیانت شما خود ساخته لازم و مرسم آن امر بواجبی
پرداخته و بجای و بهره و دود بدعائی و دوا دولت بدینوند اشتغال بینموده
باشند و جهان سنی نمایند که آثار دوا و حله و گره بردار بجای نماند و از زمان محاله و ولاد
و حله گزینهای مردم را نقیض و فسون فریب داده بد راه میسازند پیر و
شوره و سست آنها را ازین کار کوتاه گردانند که رخت و راسته از ناموس مردم

مردم کنار در قمع نشود و در رزانی غلّه و اجناس دیگر تا ممکن است کوشش بکنند
 که اگر گرانى غلّه در مال مردم نقصان را نیاید و آنچه روى دهد واقع یومیه را قرار واقع
 در امتی بدرگاه و الا عذر داشت بنموده باشند سبیل مقصدیان تهات و برابر
 کلان تران و سایر متوطنان و جمهوران نام از حاصل عام بلده مذکور آنگاه مشار که کوکبا
 مستقل دانسته صرف قضیه و معالجه که در آن شهری رود و بدو رجوع نمایند و از سنجن و صلاح
 مری که هر آنکه موافق زمانه بادشاهی و قانون شایسته باشد
 بیرون نرود و متابعت کما یشیج بجا آوردند و ریناب حسب الحکم عمل نموده مخلوق نورزند
 فرمان بدار مدد معاش و رینو لا فرمان سعادت نشان الارم الا دغان اشرف
 صد دریافت که مبلغ بستان و یک پیوه دام بموجب مفصله ذیل از بکر کنه طفر آباد از بغیر
 نتیجه الامر ای الغلام مرزا فریدون من ابتدای فصل ریح تا قوسیل در وجه جاکیر مستوفی
 متوب المحضرت الخاقانی نام در خان مرقوم فرودم که چو در بیان و قانون گویان در عا
 بکر کنه مذکور موی اله را جاکیر در محال دانسته مالواجبی و حقوقی دیوانی خود را از قرار واقع
 و راسته بگماشته خان مذکور جواب گویند و هیچ قاصر و منکر نکرده و آنچه جاکیر دار
 سابق از فضل مذکور تحصیل نموده باشند باز گرفتارنده و ریناب قدغن تمام دانسته
 حسب الحکم اشرف عمل نمایند فرمان منع زکوة کروریان و جاکیر داران و ریناب داران
 چوکیداران و گزبانان راه کابل بخاکیت و مراحم خمرانه اسید و در بوده بدانند که چون
 سعادت نصاب مغیر الامجا را و کار که یکی از معتقدان درگاه گیتی پناه است بولایت
 میرو و عا سباب سوداگری از سر کار خالصه شریقه و باره از خود نیز همراه دارد باید که
 بعلت باج و زکوة مراحم حال او نکرده و هر جا که نرود نماید از جوکی و پیره خبر داده بوده
 از راه مخاخره و پنجه خود از حد خود و بسا امت بگذرانند و حاصل معلول ندارند اگر عیاده
 با الله در حد و کسی که امر واقع خواهد شد از عهده جواب آن بیرون خواهد آمد هرگاه

که آن سعادت باب از ولایت مرآت مجد و فایده علم اشرف را حسب السطوع
 نموده تخلف نور زده فرمان الغام مینویسند لکن دام چون مرید داشته خاطرهایون اما
 رفاهیت حال در عایت احوال بندای قدیم که عمر عزیز خود را در خدمت گار و جان سپاری
 باخلاص عقیدت تمام بسیر برده باشند مصروفست بنا بر آن قدیم الخدمت زنده
 دولت خوانان باخلاص و فدیایان بالا اختصاص خواجه ابراهیم که مدت ما مخرشی
 گرے لشکر فروزے اثر مخصوص بوده در بیج وقت دامن بهمت را بقصد نالوده لوزم
 آنرا موافق مرضی خاطر اقدس تا بتقدیم رسانیده درینولا کثرت ضعف نالواتی میر
 برواستیلا یافت بنظر قدیم الخدمتی و اخلاص جلی او نموده از روی عاطفت شایسته
 او از خدمت معاف داشته مبلغ پنج لکبه دام از برکنه بجرام پور که وطن مالفه است
 حسب الناس او بطریق الغام علی الدوام مرحمت فرودیم که فصل بقصص و سالان سال حرف
 با تبحر کرده بدعائی دولت ابد بیوند اشغال نموده باشند میباید که حکام و عمال متقدیم
 مہمات و کردار مان و جاگیر و دین حال و استقبال حسب حکم اقدس عمل نموده مبلغ
 مقرر را از محل نیک تنخواه نموده بتصرف متارالکند از دوازده جمع و جومات و تکلیفات
 معاف و ذریع القلم شمرده بیج وجه مرحمت بحال گماشتنهای او رسانند بسبیل جود ریا
 و قانون گویان و مزار اعلان آن محال آنکه مال واجب و حقوق دیوانی خود را بکماشته
 قدیم الخدمت جواب گویند و بیج قاصد و منکر گردانند فرمان و در باره فیروزی آن سلطنت
 القابره قدوه خوانین بلند رمان عمده الملک قاسم خان بتوجہات خسروانه مخصوص
 بوده بدانند که درینولا خواجه یوسف سوداگر آمده آسمان جاہ استغاثه نموده که مبلغ نقد
 و جنس از مازع عبدالمومن بدخشی بموجب بروز تعدی متصرف شده باید که بمضمون فرمال
 قصاص جریان اطلاع نموده او را نزد خود طلبیده و بحقیقت معاند نکند رسیدہ آنحق
 افغ بوده باشند از مقتصدی بدانند که دوباره این مقدمه بفرض اشرف نرسد و اگر در اینجا

مستور و لا تعصمان بوده باشد طرفین را بدرگاه والا بفرستند حقیقت را از روی هم نپایند
 عرض داشت نماید که در درالعدالت عالیّه بمقتضای شریعت غرض بحق بتجدد عباد گردد و
 و مقصود را تبیین نماید که باعث عزت مردم شود و درین باب قدغن تمام دانسته حسب حکم
 اشرف عمل نمایند فرمان خدمت دیوانی چون مدتیست که حقیقت جمع خرج صوبه ملتان
 بمرخص مقدس نرسیده یعنی که باعث آن غیر از تقصیر ملی و یا منعی دیوان آنجا امری دیگر
 نخواهد بود بنا بر آن قدوة الامثال والا قرآن دیانت و کفایت شعرا خواصه عبدالتبار
 از فضل و لطف تخاوی میل بخدمت دیوانی آن صوبه تعیین فرودیم که به لوازم و مراسم آن امر
 بواجبی که مستعد از مال و جهاب و سایر جهات محال خالصه شریف و جاگیر داران خود را
 جمع آن صوبه را از قرار واقعی درستی شخص ساز و دافعه خالصه شریفه بود و داخل
 خزانه عامه گردانند و حصّه جاگیر داران را و اصل کما شتهای آن نماید و طومار و جمع
 و خرج آن صوبه را با عمل دیوان سابق بدرگاه جهان پناه ارسال دارد و میر عیانی نوعی ملوک
 نماید که ظرف الحال بوده در زراعت و عمارت خود مشغول باشند در عیال و کاشتن زمین
 ترغیب کامل نماید که جمع برگشت سال بسال افزون شود و بیل تعهد باین مبالغت و کثایان
 و جاگیر داران و چوپدریان و قانون گویان آن صوبه آنکه می آید و دیوان مستقل
 دانست آنچه لوازم دیوان گری بوده باشند با درجوع دارند و چیزی از نظر و رسم
 او پوشیده و پنهان ندارند و از هیچ صلاح او برکشند بجز دولت و آزادی و قانون
 شایسته ای بوده باشد بیرون ندهند متابعت او را که ما شیخ بجا آورند و درین باب
 حسب حکم عمل نموده تخلف نوزند و باب میفهوم در شرح میر و اسباب پیرانه کرد و
 چوپدریان و قانون گویان و مقدمان و وزراء عالیه پیرانه رحیم آباد و اندک از آن است
 فصل آخر لطف تخاوی میل بسعادت انصاف که میر معصوم مقدر و مغفوف گشته باشد که مشایران
 کورری مستقل آن برکنه دانسته مل و حاجی و حقوق دیوانی سال بسال از قرار داد

بامشار الیه جواب گویند و هیچ قاصر و منکر نکردند و از سخن استصواب او که هر سینه موجب
 خواهی که کفالت مال بدشاهی بوده باشد بیرون نروند و متابعت او را که مینویسند بجا آرند و از معاملات
 کلی جزوی برگرفته مذکور چیزی از وی پوشیده و پنهان ندارند مسبیل مومی البیه آنکه استی و دینت
 شعار خود ساخته به لوازم آن امر و اجبی پیروخته دقیقه از دقائق کار دانی و دولت خواهی نامر
 نگذارند و بر عایایان سلوک پسندیده نمایند که مرفه الحال بوده و بکثیر زراعت عمارت سرگرم باشند
 که به هر سال افزونی جمع برگرفته گردد و آنچه تحصیل شود او را بخزانة عامه سال داشته باشد و بنیاب عمل نموده
 انحراف نورزند و بیروانه جاگیر داری چون حسب حکم جهان طاع آفتاب شمع مبلغ بستاند و بیه
 از برگرفته فرید آباد من ابتدائی فصل خریف جفائیل و لغزمارت ایالت پناه طفرخان و روجه
 اش جاگیر رفعت مرتبت بهادر خان متور و مغفون گشته تباریج بستان و یکم ماه شوال بجز من
 مقرر رسیده در بنیاب فرمان عالی شان درست نماید باید که چو دریان و قانلوگیان
 و رعایای برگرفته مذکور مومی البیه را جاگیر دار بمال دانسته مال و اجبی و حقوق دیوانه
 بگاشته خان مذکور جواب گویند و یکدم از آنجمله موقوف و معطل ندارند و آنچه جاگیر دار بلی
 از آن فصل تحصیل نموده بعد از وضع رسوم تحصیل در بستان جاگیر دار مال
 باز گردانیده دهند و در بنیاب قدغن دانسته حسب دستور عمل نمایند و بیروانه فوطه دار
 سعادت و عزت نصاب سیر بر اسم کر و طی برگرفته محمود و آباد و آتشی حکم آنکه چون
 خدمت فوطه داری برگرفته مذکور از ابتدائی فصل خریف تا قوکیل بنده الاقران دینت ای متور
 و مغفون گشته باید که آنچه مال و جهات و سایر جهات را از آن برگرفته تحصیل شود
 روز بروز تحویل و تسلیم گاشته فوطه دار نویسانیده بدفتر اعلی رساله داشته باشند و یکدم
 به تحویل ادجای و دیگر نگذارند و خبردار باشند که گاشته فوطه دار مال سرکار شود
 و معامله نموده پریشان سازد که ثانی الحال اگر تر در فوطه دار باقی خواهد ماند از عهد جواب
 آن خواهد برآمد و بنیاب قدغن عظیم دانند و بیروانه کار کنی چو دریان و قانلوگیان

و متصدیان بگزین نور بود بدانش چون زبده قحان مطیع الاسلام خواجه ابوالحسن با حجت
 کار کنی بگزین مذکور تعیین نموده شد باید که کار مستقل آن در جمع مبالغات کلی و جزو
 از سخن صلاح و حساب و بیرون انزود سبیل مشارالیه آنکه طوعا و مجبورا خرج بدستخط شتقدار حیدر
 و شتقدار وقت آن گویائی درست نموده ارسال دارد و نوع سلوک نماید که آثار و نتایج
 و کفایت از و بظهور رسد و ما سپاسه خود را موافق تصدیق حضور از تحویل فوطه و مطابق
 ضابطه دیر بخت سرکار متصرف شود و زنا چیه تحصیل راه ماه در جمع و خرج در فصل
 درست نموده بدفتر خانه اعلی ارسال دارد و در بنیاب قد غنی تمام دانسته حب المسطور
 عمل نمایند و آنچه فرمان فرمادی گماشته نمائی جاگیر داران بگزین بهرام پور را
 اعلام آنکه در بنیوالات کثیر السوکار آمده اظهار کرده که مبلغ قرض بموجب تسکات شود
 و نتایج آن افغان دارد و در هوای آن اعمال نمایند و نمودی میسر و زرد باید که بر
 تقدیر وقوع آنچه قرض رافع باشد از و بداند که حق بحق دارد رسد و اگر نوعی دیگر بوده باشد
 بمقتضای شرع شریف فیصل دهند که تعوی بر حال احدی ملو نه باید در بنیاب تاکید
 تمام دانند و آنچه فرمادی بسجادت نصاب خواجه محمد باقر کرکس بگزین نهانند
 بعد از سلام آنها می آید که در بنیوالات احمد آمده استخانه نموده که شیخ اله داد دختر
 خود را به بسیر رافع نامزد کرده سبمی که در سال آنها می باشد بجا آورده بود و الحال
 او بنیوالات نسبت دختر خود جائی دیگر نماید به حقیقت این مقدمه رسیده معلوم
 بمقتضای شرع شریف فیصل دهد که حق بکر خود قرار گیرد و این معنی دوباره مذکور نشود
 و در بنیاب تاکید تمام دانند و آنچه فرمادی عزت آثار خواجه محمد یعقوب
 شتقدار بگزین سلیم پور را معلوم باشد در بنیوالات میرخان آمده اظهار نموده که فاقه
 اله داد زمین از سببی رافع را که در سنو او متجه مذکور است به زور و قهر متصرف
 او را و خل نمائی از این معنی وقوع داشته باشد آن زمین را از تصرف متصرف بر آورده

حواله نماید که حق بحق دارد سر و جان ندارد که این مقدمه دوباره مذکور نشود تا کید
 بلع داند پروا آنچه سعادت نصیب غرت کتساب قادر علی کوری بگرانه جلال آما د
 را اعلام آنگاه چون موانعی بپست راس اسب عراقی بنجاه مهریه از سر کار خالصه شریفه
 اقدس بعهده ایشام آن سعادت نصیب مقرر شده باید که بموجب تصدیق متصدیان
 اصطلح از دانه و گاه و راتب اسبان و روزینه سائیسان خبردار بوده اسبان را
 جایگزین گاه و آب وافر بوده باشند نگذارند و نوعی تا کید و انست اسبان زود فریه و
 اسوده شوند وقت محل خجائی شما خواهد شد درین باب تا کید و انست باشند تخلف نور
 میروا آنچه زبده الاعیان و الاقران نادری خان را بعد از سلام اعلام آنگاه عرضداشتی که
 فرستاده بودند رسید و آنکه از ترو دات شائسته تنبیه تا و ب نمردن تهرمان
 آن نواح نوشته بود باعث بحرائی او شد انشاء الله تعالی فراخور خدمت و عقیدت نیتی
 خواهد یافت باید که هر کدام جلوگیری حقایق آن خود را مروض داشته باشند پسندیده خواهند
 شد زیاده ازین معاطه نرفت پروا آنچه قدوة الامثال صادق الاخلاص خواجه یادگار را
 بعد از سلام خیر انجام آنها اعلام آنگاه عالیض متواتر رسیدند متضامین آنها معلوم شد
 آنکه در باب آیین بکته تشخیص بگرانه جلاله و استعدا نموده اگر چه آن بزراندیش جاسک
 اعتماد هست هر جا که او بوده باشد احتیاج آیین دیگر نیست اما حسب التماس او دیانت
 را می رافرستاده شد باید که بالتفاق مشارالیه بحقیقت دیده بدید جمع را از قواد و اسف
 شخص نموده طومار بپهر این و بدست خط چو در بیان و قانن گوایان و بپهر خود در دست
 ساخته فرستد که پسندیده خواهد بود در باب تحصیل تقایا و حال سعه موفوره بجا آورده
 زور را بمحبوب مردم اعتباری از سال دارد که خجائی بکته پیویات ماهیانه سپایان بنایست
 در کار است دین باب قدغن تمام دهنده حسب المرسوم عمل نمایند پروا آنچه بدو محاسن
 متصدیان حال و استقبال بگرانه فریده آباد باشند چون بموجب فرمان

فرخنده خندان و ساروقی که بشنید و سپاه بکند زمین مزد و عهده و افتاده بالمره افتاده بر گننه
من ابتدائی فصل خرویش تا خویشتن در وجه معاش مشیت براده معارف و سنگان و سنگان
مقرر است باید که حسب الحکم اشرف اقدس الارضی مذکور از منحل نموده حکایت جمیع
مشارک که دارند که فصل بفصل حالات آنرا تا محتاج خود نموده بدعائی دولت زافر
اشغال نموده باشد و بعلت با توجهات و اخراجات جمعی من الوجوه مزاجت بحال
ایشان نرسانند و هر سال فرمان و پروانه مجا و تطلبت درین باب قدغن تمام و انحصار
بعل آرد باب چهارم در غرض غرضداشت فدوی جان سپار الیه یا زمین
خدمت و عبودیت باب ادب و انکسار بوسیده بموقف عرض یا یافتگان درگاه
نریا جگه گیتی پناه میرساند که قله عالم و عالمیان سلامت فرمان عالیشان در باره
ارسال خزانه و اسباب بعضی کاخانات صادر شده بود از سر قدم ساخته باستقبال
آن شتافت و بشرف مضمون حکم هایون سرفراز ممتاز کشت بهمان ساعت سرانجام
بار برداری نموده بتاریخ پانزدهم ماه ذی قعدی مبلغ نسبت و یک لک و پونصد و سیصد
کاخانات حسب الطلب موجب تفصیل یادداشت علی حده تحویل گماشته های شجور و دار
نموده مصحوب نادر خان ارسال داشتند که در راه از چوکه و پیر خردار بوده بدرگاه والا
رسانند قبله بند اسلامت خواجیه مذکور منصب بسیار کم دارد برای ناموس خود سواران
زیاده از ضابطه نگاه میدارد و بنده دولتخواه و دلشوز درگاه معلی است امیدوار است
که فواخر خدمت و عقیدت بقایم خسرانه سرفراز شود که باعث سرزندگی این
کمترین بند یا خواهد بود آفتاب دولت بر فراق عالمیان تابنده و پائیده با عرصه
کمترین بند با اعتقاد محمد مراد شریک سجدات و تسلیات بندگی
و غلامی بجا آورده بموقف عرض ایستادگی سریر سلیمان میرساند که حقیقت
نموده و فساد که ارجحائی به نهاد گوشت آن قبل ازین عرضداشت نموده بود

بمسماح اجلال رسیده باشند درینوالاتجاریششم اردی بهشت تکبیر دولت آید بودند نموده
 باسعت نزد به مقصودان تاخت نموده چون نزدیک کوه رسیدن اجتماع نیز
 برادر بزرگ فریب ستم هزار سوار جنگ آورد پیاده بیست هزار یکجا جمع شده بودند
 و زمینداران امیر لور مقابل نمودند از هر دو طرف گشتش و کوشش بمبر تبیه نهایت
 رسید از برادران او و سواران فدوی صد کس مردم کاری بدرجه شهادت رسیدند
 و صد و پنجاه کس زخمی شدند چنانچه اسم باسم بموجب یادداشت علیحده بفرض مقدس
 خواند رسانید از طرف مقهوران نزدیک دویست کس از سوار و پیاده بر جمیع تیغ
 خون آشام بر خاک ندلت افتاده به جهنم رفتند بجز کثیری روز مانده بود که بتامد آسمان
 و نیروی افعال شاهنشاهی نسیم فتح و نصرت وزید آن تیره بخان باطل ستیزه جنگ
 نیاورده روی بگریز نهاده بندهای درگاه تعاقب نموده مال و اسباب و اسبان
 و شتران آنها را بغارت آوردند و بچاکس از سرداران آنجا که هر یک بجائی خود
 جمیعت سامان بودند بدست لشکریان از سر و دیگر شدند و آن روز دیر لشکریان
 در کوه آمده زن و بچه آن را شورش بخان اسیر نمودند و وقت صبح بود که مردم در استعداد
 سواری بودند که دیوار سین راجه آن کوه که سرداران آنها بودند از بزرگدار و
 نامموری خودندامت و خجالت کشیده ز بهار خواسته و تیر در گلو انداخت آمد
 این دردی را دیدار از آنجا که عنایت شاهنشاهی شامل حال گنهگاران و زنههار
 خواسته ملاخط مزاج پهلوان آن قبله دو جهان نموده او را از تجارت جان و مال
 امان داده جلا وطن ساخته و بتاریج بست و یکم فروردیه راجه مذکور را آباد کرده
 بیشکش و نقد و جنس از نقایس کوهستان بمقتضی یادداشت علیحده مصحوب بر لورم
 محمد قلی روانه درگاه عربستان استباه نموده بنظر اشرف خوانده گشتت بالفعل بحال وطن
 آن مردم بخاله شرعی ضبط نموده آن معتبر سیرده رعایا را ملاساد و اتمام نموده

آبادان ساخته پیشتر صریح حکم اشرف صادر شود بر آن عمل نماید آفتاب دولت
 و سلطنت بر مفارق عالمیان تابنده باد عرض داشت بنده درگاه اضر
 جبین عبودیت و عجز انکسار نجاک سجدات لورانی ساخته بموقف جناب بارگاه
 ملک اشباه شریجاه ظل اللہ میرساند که قبله عالم سلامت بنده خانه زاد و بنویش
 خسر و اندیشه نجات صوبه اوجین سفر فرار کرده رخصت فرموده بودند کوح کوح طے
 مراحل نموده بتاریخ هفت ماه شعبان داخل قلعه مذکور شد انشاء اللہ تعالیٰ
 بنوعی که مرشد حقیقی نیربان مبارک نصیحت کرده بتقدیم نبات امر فرموده اند تا ممکن
 و مقدر است بجان کوسیده سمرقاز حکم اقدس تجاوز نخواهد کرد و آنچه بود
 میداد حقیقت را روز بروز عرض داشت اینجایند واجب بود لمعرض رسانید آفتاب
 دولت و عظمت بر مفارق عالمیان تابنده باد عرض داشت بنده مرید مقیدان
 خلائق شریط آداب زمین بوسه و کوشش بجا آورده بموقف عرض بار یاسگان درگاه
 عرش اشباه سکندر چاه سلیمان سریر فریدون فرور اگرده جمشید
 حشمت حسرو منزلت خلل اللہ که ابد لمیرساند که بور و فرمان عالیشان فرخنده
 عنوان معه تشریف خلعت شاهانه و العام اسپ عراقی دلدل نشان این فدوی را
 بنوارش تمام سرفراز فرموده بودند قدم از سراسر ساخته باستقبال آن شناخته
 بشرف مضمون مایلون عنایت مشحون حکم جهان متاع اطلاع یافته به فرق مواده
 جبین نیاز رانجاک سجدات لورانی ساخته خلعت خاصه را در بر کرده لحام اسپ
 خوش خرام در گلو انداخته لازم تسلیمات بتقدیم رسانیده سرفرازمیایان بیان
 با اخلاق از فلک الاطلاک دگرگشت سپاس این عقیقه عظمی یکدم زبان بیان توان
 کرد و آنکه حکم مقدس صادر شده بود که محمد قلی بدبخت ترتیب یافته غایت مائی خاص
 الخاص بود بقدر دولت دانسته سرفراز قبله اقبال یافته بخبریک بعضی نادولت

را بدان در ولایت غزنی شورش بهم رسانیده خود را بنا می گزیند و در ۱۵
 اگر چه افواج قاهره بر سر او متعین شده که عنقریب او را معدوم گردانیده اسیر
 و دستگیر نموده بیایه سیر و خلافت میرساند چون عیال و اطفال و سایر اسباب
 که شتران و اسبان او در خط کابل است بدانجا رفته فرزندان او را در ساعت
 دستگیر نموده همراه مردم معتبر روانه درگاه بخالعه شریفه ضبط نموده عرض داشت نماید
 قبله عالم سلامت حسب الحکم اشرف در ساعت که بمضمون حکم اقدس اطلاع یافته
 بطریق یلغار روانه کابل گردید فرزندان و متعلقان او در همین استعداد بر
 آمده بودند که بنده رسید فرزندان را و نیز سیاه را مقید ساخته مال و زر نقد
 که از خانه او برآمده بود مصحوب خواجه احمد که برادر حقیقی این قدوس است با جمعی
 بالغه سوار روانه درگاه معلی نموده امیدوار است که بسلامت برسد اما بعضی اسباب
 و شتران او را طهارت نموده متعاقب روانه درگاه گیتی بنیاد نماید و اجب بود بجز من
 رسانید دولت و اقبال پائیده باد عرض داشت مرید یا اخلاص منظر زمین خدمت
 بلب ادب و انکسار بوسیده بموقف عرض و قبه و کعبه میرساند که فسرمان
 عالیشان در باب تنبیه متمردان مواسات لواهی احمد آباد و یانیدن از جاگیر داران
 از حال متمردان بنام کترین مریدان صادر شده بود همان روز که بشرف مضمون
 جهان یون حکم جهان مطاع سرفرازی یافته با جمعی خود و بعضی منصب داران
 از آن کوئی که همراه بنده لغیات این صوبه اند کوچ کرده در موقع معظم پور که هفت
 کرده از احمد آباد است دیرینه نموده روز دیگر تکیه بدولت لائیرال شاهنشاهی
 کرده بر سر دیهات مواسات که گماشتهائی جاگیر داران نوشته داده بودند
 که سه سال است که آن مردم بالواجبی نمیدهند و بنزدی نگاه میدارند تاخت
 نموده چون متمردان خبر آمدن بنده شنیدند همگی مفیدان نوشتار بکبی شده

و جنگل درآمدند و سر راه لشکریان گرفتند این خبر بفردوس رسید
 و صلح دولت خوانان بیدوی جنگل دیر نموده خبر دران را به طرف طلب داشته
 به جنگل بریدن مقید شدند اگر چه آن مقهوران کشته اندیش در بیان جنگل در تفنگ
 انداز و تیر باز و تفصیر نکردند اما چون لشکریان از چهار طرف محاصره کرده
 کرده بودند گنواران عاجز شده از جنگل برآمده جنگ عظیم واقع شد از مردم شاه و اوایل
 و راجه پوتان تعیین بنده از سواران بعضی منصب داران یکصد و پنجاه کس بمحارب با هم
 از باد داشت علی حده عرض اشرف خواهد رسید بدرجه شهادت رسیدند و از گنواران
 بی تدبیر نزدیک دو هزار کس علف تیغ و شیر گشته بچشم رفتند و دیگر مقهوران با
 تاب جنگ مانده چون ستر شیدان جماعتی مایه کشته اندیش مثل گلگه گوسفند پیش هر جانب
 رسیدند علی الصباح بنده مایه درگاه بر سر دیوهای آن ستموران سواری نمودند و با هم
 با هم اتفاق کرده در موضع مسلم و روقعه در میان جنگل واقع است با محال خوف
 بجا جمع شده بودند لشکریان از طرفین روگردند اگر چه آن مردم در شش و کوشش
 بر بخت نهایت بودند عاقبت سواران پیاده با شده در ده در آمدند چند کس کشته شدند
 رده را آتش دادند بعد از آن زن و بچه آنها را اسیر و دستگیر نموده مال و مویشی بقیه
 ضبط و آورده و اگر گداشتهای جاگیر داران ساخته و سر داران آن ده را نیز بخت
 با آنها سپردند که از محصول سه ساله خود را خاطر جمع نمایند قبله عالم سلامت شوخی و مردمی
 آن مردم درین ملک طهرین الشمس است بحال به نیردی اقبال شاهنشاهی چنانچه تنبیه
 و نادید باقیه اند که تمام مردم این نواحی عبرت گزین شده شنیده رعایتی را پیش گرفته اند
 مال و جیب را جاگیر داران را میدهند چنانچه مرد و فساد و جنگ آن مردم بد نهاد و تردد بنده
 مایه درگاه از مردم بیخبر است و فرستاده رسد آفتاب دولت و اقبال
 بر موارق عالم و عالیان تابنده باد و عرض شد استناده فدوی سکندر شراط

عبودیت تسلیمات غلامی بجا آورده بموقف بار یا فتنگان درگاه عرضی ششماه میرساند
که قبله د ازین سلامت فرمان عالیشان که بنام کمترین بنده های درگاه در قلعه الجبور
شده بنسب مضمون مالون آن منحوس و سرفراز گردیده همان ساعت مروج محبت آوردن
سوار صالح از سنگ حونه و غره جابجا نمین بوده ان شاء الله تعالی تا ممکن است
بر سر انجام عمارت قلعه مذکور تقصیر ننخیزد و چون دین نوا جیس سنگ ترا
شان پیدا نمیشود بدو انیان حکم شود که چند کس سنگ تراش خوب بکندست
حضرت تعیین شوند که کار معطل نشود و واجب بود بفرض رسانند آفتاب و تابنده باد
عرضداشت کمترین بنده های بهادر بموقف عرض الشاده های به سرسخت
شیر میرساند که حکم جهان مطاع آفتاب شمع بنام این کمترین خدمت و یانی قضا شده بود
که پالصد سواران از برادران خود بجهت مهم قیدار همراه باقرخان تعیین کنند که مهم
اورفاقیت نمایند قبله من سلامت حسب الحکم اشرف مواری پالصد سواران از برادران
جوانان مرد جدا نموده با اسب و براق تازی همراه خان مذکور داده تا ممکن است
در خدمت گاری و جان سپاری تقصیر ننخیزد و دو و برگنه علی ده از صولتشان
که در جا گیر بنده مقرر بودند در وجه مایه که آنجا عهتخواه نموده که از آنجا خرجی نمودار
بانهای رسیده باشند تا بنحاطر جمع در خدمت مروج سرگرم بوده باشد واجب بود
بعرض رسانند آفتاب دولت و اقبال لائزال باد عرضداشت خیرخواه حقیق
محمد معین بعضی ملازمان نواب مستطاب اقبال و حلال پناه قید گاهی میرساند که از
خبر بهجت اثر تشرف آوردن نواب خداوندی در نیصورت جندان خوشحالی و
فاز انبالی روئی نمود که بشرح راست نیاید چون شوق یاوسه آن ارجمند
تجارت بهر جا که میرجانی شود قدم از سرخته بلازمت نشافته با در آن حضرت پذیر نور
سمادت اند و سرفرازی گرد و منظر حکم است زیاده چه عرض نماید ظل عاطفت میر

خیر خواهان مدد و باد عرض داشت بنده کمترین انجمن شهر ایل بندگی و اخلاص
 بجا آورده بموقف عرض خواب مستطاب خداوندی قبله گاهی میرساند که در روز
 عظام که بنام کمترین عرض داشت یافته بود موجب سرفرازی و تفاخر بنده گردید و آنکه
 در باب فرستادن خزانه برگزینان آمده بود صاحب من سلامت زیر یکم تحویل
 شده بود سه روز است که منصرف از خوی قاسم علی ارسال داشته امید که بسلاست
 به کلائی حضور امر خواهند فرمود که در آن تحویل خزانگی رکاب نموده اخوی بدگور را
 رخصت نمایند که مهلت اینها و البته بوجود اوست و بنده ناممکن است و در اینهم تحویل
 نقص میکنند ان شاء الله تعالی درین چند روز برگزینان بی باقی نموده بهم خزانه
 ارسال خواهد داشت زیاده چه عرض نمایند دولت و بخت روز اقران باد عرض داشت
 بنده دعا گوئی خیر اندیش عبد القادر بدروه عرض خدام عالی مقام میرساند که شب
 و روز دولت روز افزون و ظهور فتوحات گویان گویان از درگاه قادر مبین
 نیاید چون بیعت از خلوص عقیدت و اخلاص است مترصد و امیدوار است باشد
 بشرف اجابت مقرون گردد چون اظهار بندگی و اخلاص بود و نیز امیدوار است که
 دولت اقبال و تزیید باد عرض داشت کمترین خیر اندیش ان علاء الدین
 بعد از تقدیم مراسم عبودیت و شریک بندگی بعرض خواب مستطاب میرساند که قبله
 گاهی ان شاء الله تعالی میرساند که حقیقت تنبیه و نادیب ساندیدن متمدان نواحی
 و بدست آوردن بندهائی و مواشی آنها قبل از معروض داشته بود و بهر حال
 باشند الحال عنایت استیصال متمدان و مصلحت نواحی در پیش دارد که آن جمیع
 سرفراز برداشته اند صاحب من سلامت جماعه سوار و بندهائی چند ضرب توپ
 که به همراه بنده میباشند تا الحال نرسیده که به یکی از بندهائی حضور امر شود که سر
 براه نموده نزد کمترین رسانند و پاره باروت و شیشه نیز غایت شود که با ستود

تمام بر سر آن مرادم تاخت نماید زیاده چه عرض نماید ظل عالی مدد و باد عرض
 داشت کترین عقیدت شعار است تبار بعد از ادائی و طایف بندگی و نیاز زنده
 عرض بندگان نواب فلک جناب قبله گاهی استظهر می میرساند که نواب صاحب
 بر ضمیر آفتاب تویر و وضع که نسبت بندگی و اخلاص این فقیر بآن سلسله عالی ارکیت
 و نواب غفران پناه بریدر بنده جعفر مهربانی داشتند و بنده بخانه زادگی ایشان بغافر
 بنماید و از اخلاص و عقیدت فقیر گریه ملازمان نواب در و خود بیشتر میداند مهربانی و
 غایت نواب قدر دان در باره این نامراد از هر چه زیاده است لاجرم نمک نسبت
 بندگی خود و غنایت آن صاحب نموده بند را و با در ملازمت و خدمت نواب قبله گاهی
 فرستاده شد جو آن کار طلب قابل خدمت اندامید و از است که در مسک بند
 سرفراز نموده در ترتیب آنها توجه عالی میزد دل دارند که باعث سرفراز پنه
 این خانه را و خواهد شد زیاده چه عرض نماید ظل دولت مدد و باد عرض داشت
 بنده حقیق احمد فاو فی بموقع عرض نواب مستطاب سبطه هاری قبله گاهی میرساند
 که بوصول پروانه عظام که بنام کترین صادر شده بود مغر و سرفراز کرده و آنکه در
 باب خدمت در رعایت سیاحت پناه نجات دستگاه میر و در پیش غلظت مقرر
 بودند حسب حکم عالی آنچه مطالب مقاصد میر شارالیه بود در سیر حکام آن بجا آورده
 و خدمتی که درین حدود و دلیق بنده بوده باشند شرف ایامی آن سرفراز فرمایند که
 سعادت داین خود را بنده در تقدیم آن شریط اخلاص بجا آورده چه عرض نماید
 ظل عالی متعالی مدد و باد عرض داشت کترین نیازمند خواهد بود از عبودیت
 و نیازمندی که وظیفه بنده بامی عقیدت شعار است بعرض نواب مستطاب سیر کاب
 خداوندی مد ظله میرساند که پروانه و احب التقطیم بنام این بنده شرف صدور یافته
 بود و بضمین آن مغر گردیده آنکه در باب تحقیق جنگ و غنا مردم خواهد علی

و مولانا محمد مراد ایامی رفته بود حسب حکم حضور مردم قرب و جوار طلبیده باعث نزاع آن
عزیزان از روی راستی استغفار نموده درین باب محض غرض بهر توفیقی ابتدا تخطا می نمودن
درست کرده بلازمست حضور فرستاده شد بطریق خود آمدن و بهر وجه عرض نماید ظل شفقت
و دولت مدد و باد عرض داشت کترین خیر اندیشان عبدالکریم بعد از تقدیم شریط
بندگی بموقف عرض نواب مستطاب معنی القاب خداوند قبله گاهی سلمه الله تعالی می رساند
که نواب قدوان سلامت شهباز خان روحیده و امیدوار عنایت مهربانی صاحب نموده
لگداشته برگرد باب او التماس نموده تا حال مهم سازی او نشد بنا بران پریشانی تمام
بحال او ایامی دیگر تاب نیآورده بلازمست گرامی آمده است امین و اید است که از روی
کرم بدو انیان امر شود که مهم سازی و احوال پیروازی او نموده تعینات بنده نمایند
که جوان مردانه کار آمدنی است درین باب سرفرازی کترین بنده است زیاده چو غرض
ظلم مدد و باد عرض داشت بنده کترین عبدالرحمن شریط جو دیت تسلیات تجدیم
رسانیده بموقف بندگان نواب مستطاب بهر رکاب خداوندی قبله گاهی می رساند که نواب
صاحب سلامت ساحل این نواحی همین توجه آن قبله گاهی آن چنان که باید و شاید صورت
الضرام گرفت حالادین ضلع کاری و خدمتی نمانده که بواسطه آن توقف توان کرد شوق
ملازمت که خلاصه مطالب سطر به سعادت ابدیت دانسته شده اگر حکم شود و رساند
بعد از آن بهر خدمتی که امر فرمائید بالراس و العین بجا آورده زیاده چه عرض نماید
طل عالی سر مخارق خیر خوانان مدد و باد باب پنجم در مکتوبات که اینامی روز
کار مایکدیکر نویسند ملازمان اقبال اجلال پناه عطاقت دستگاه اعتقاد مخلصان
خان نبی همواره در حفظ و حمایت این و متعال بوده خوشوقت باشند بعد از تمهید
آوازه اخلاص و فواید اهتمام از موندی سکنتوف رای مهر انجلای میگردانند
بدست که مخلص خود را بدو کمر بستند و گرامی یاد نفرموده اند مونس آن بحسب

عیش و طرب امری دیگر مباد طریقه کجبتی بخلاف ایام گذشته نبوده عاقلست مریدان
احیاناً این مخلص مشتاق زیاده آورند بیا و توجیز نسان نفرمایند که باعث از زیاده زیاده
اخلاص خواهد بود ملازمین سلامت چون مشیخت پناه معائنات آگاه شیخ عبدالرزاق که
یکی از دوستان مخلص اینجانب است درینو باره زمین بصیغه مدد معاش موجب
فرمان عالی شان از بیکرته دیابور متعلقه خدام ایشان تنخواه یافته بود کلان امر خواهند نمود
که بروانه متصدیان آن بیکرته نوشته دهند که اراضی مذکوره را پیونده چک بته بشرف
موسی الیه و اگر دارند و رعایت آواز و اجابت دانند که مشار الیه رضا بوده اظهار سکر دار
نمایند که باعث الطمینان مخلص خواهد بود زیاده چه تصدیع دهد ایام دولت روز افزون باد
ناممه و غیر الله تعالی ذات ستوده صفات مخلص ملازمی استظهراری خان جیور از
ایالت دوزان ملهون دشته کامیاب دیرین گرداناد بعد تمهید قواعد اختصاص آن دولت
راشی ای محبت انوائی آنکه چون دین باب حرام در باعث خاطر مشیخت پناه شیخ عبدالرزاق
پیونده دادن اراضی مدد معاش او را از محل نیک مرقوم قلم عطف قلم کرده شریف
خود دانسته در آنجه مرضی خاطر مشیخت پناه مذکور بود بجان گوشیده شد چنانچه از اینان
علوم بصیغه میر خواهد شد طریقه کجبتی آنکه کاری خدمتی که درین حد دل بوده باشد بی تکلف
بشرف آجایی آن از رانی دارند که شرط اخلاص بتقدیم رسانیده شود ظل دولت
مدد باد بدرجه اعلا نولسید ملازمان ایالت و امارت پناه شوکت و شمت و سنگاه
کائنات جیور بسند دولت و اقبال همواره مشکوک باشند بعد تبلیغ او عینه نیار و اخلاص
مکشوف ضمیر هر فرد مشید نظر دیگر دارند بعنائیت گرامی که مخلص خود را یاد آورده
بتقدیم بعضی متهات نامر و فرموده بودند سعادت دارین خود دانست بحسب المتقدور
در آن امر گوشیده صورت انجام نموده چنانچه تحقیق از عراض میان کمال الدین وضع
خواهد بود خدمت هر چه اخبارت شود بالرائس العین شرط اخلاص بجای آورد و دیگر

در ساعت نیک با تفاق بخشی الملک غسل خانه گذرانیده و تمام کیفیت آن بمسامع
 الحلال رسانیده بسیار خوشحال شدند و جواب آن نیز حکم حسب المدا و صادر شده
 بود و بموجب آن عمل نمایند و عنایت حضرت شاهنشاهی در باره ایشان از هر چه بود
 زیاده است مدام و متواتر حقائق آن صوبه را بدرگاه والا معروض دارند که اکثر خاطر
 ملوکات ناظر متعلق بصورت آن و یار باشد بکلیف اعلام فرمایند که در آدائی آن امر هم
 حفظ الغیب تا ممکن است تقصیر نخواهند شد زیاده به تقریر تصدیع و به اسباب دولت روز
 افزون باد فرمان دیگر الله تعالی ذات عالی صفات ملازمان اقبال و حلال
 بنیاه شوکت و امانت و دستگاه ملاذبی مرزاجی را از آنچه نباید و نشاید مامون داشته
 کامیاب دارین گرداناد و بورد و عنایت نامه که بعد از مدت مدید مخلص را یار آورده
 بودند بجهت افزودن آنکه در آب گذاشتن تقصیرات و خانات خواجه یعقوب همزد و ملک
 محبت گزیده بود و حقیقت ناراستی و بیداری و بداندیشی آن کوه اندیش بدکیش
 تا کجا بیان نماید که مبلغی کل از مال سرکار چه از مال بیوات متصرف شده و کاغذها
 لباس درست ساخته سزاوار کشتن و عضو بریدن شده بود و از بدکردار خود
 بیچگونه دلیل خلاصی نداشت چون خاطر مبارک ایشان از همه عزیز است فرموده
 ایشان این مخلص را جائی عذر نمانده با وجود این تقصیرات و زلات از سزاواران
 من کل الوجوه اورا معاف داشته روانه ملازمت گرامی نموده شد بجهت بفرمانت توان
 از جان گذشتن و چون از حکم کس نتوان گذشتن و جان و مال بنده از طفیل ایشان
 است طریقه آنکه بعد از این خدمتی که لائق مخلص حقیقی بوده باشند با اشاره آن من مین
 گردانند زیاده چه اظهار نماید دولت و بجهت در تزیید دیگرندگان محبان

ملاذبی استظمهاری عطوفت دستگاه خان جو خوشوقت بوده بر سر ملازمان سلامت
 باشند بعد از شیده اخلاص و آرزو مندی شهوور میگرواند که مدت تمام و سه
 برآمده که بغایت نامرگرمی یاد فرمودند و برین صورت خیران بوده که باعث عدم
 التفات باشد از زبانی بعضی مردم اطلاع یافت که زمره اصحاب بخلاف حکایتی که برگز
 نبوده و کسی نشود برض رسانیده اند و خاطر مبارک را موهبی ازین مخلص متوسل
 گردانیده متحاکم هرگز نایل فکر این را تم بر حقیقت خیال نکشید و مثل این صورت
 مطلق بخاطر نرسید بخج که خدام ایشان اینچنین سخنان بر ایشان راست باشد
 مخلص خیرخواه را در معرض تقصیر داشته تجویر میان فرموده اند شهادت اینست
 ضمیر پاک ایشان نموده بخانه الصاف فرمایند بعد ازین رقم فراموشی را بر احوال
 بجان نکشند زیاده چه تصدیقه و بدایام بکام خیرخواهان باد و دیگر همیشه بمانند و نروند
 متعال مشمول عواطف شایسته باشد بوده بدولت و حشمت سلامت باشند بعد
 اطهار مراسم اخلاص که شیده خیرخواهان است مشهور و رانی مهر انجلا می میگروند
 که چون برگردیم آباد از ابتدا ای فصل خریف سخا تو میل بجایگزین مخلص تنخواه یافت
 و بنیو لا سعادت تاب شهاب الدین را بجهت خدمت شوقداری با سخا فرستاده شد
 ملازمت خواهد رسید امید که این را از محال متعلقه حاکم دار سرکار عالی دانسته
 بود کلام خود ایند فرمود که در باب سیادت آب مذکور جو غنائید و نوعیکه مال معامله
 آن برگرد از اقرار واقع بقید ضبط برآمد مملد و معاون او باشند که باعث اطمینان
 خواهد بود خدمتی که درینجود بوده باشد مخلص خود را شرف ایامی از رانی دارند
 که شتر ایل اخلاص تقدیر رسد زیاده چه تصدیقه و بدایام بکام باد بجایگزین

بخد مت والدہ مشفقہ مکرمہ معصومہ کہ اسم آن معلوم است از بنده فرزند عبد اللہ
 قد مبوسے و عبودیت فراوان قبول فرمائید لبہ معرفت آنکہ احوال اینجا بخریت
 است و خیریت والدہ مطلوب کہ در حفظ حضرت سجدی لودہ بر سر فرزند آن مادر گاہ
 سلامت باشد تا نیا آنکہ مذیت کہ دو کلمہ خرو سلامتی آن کرمہ نرسید خاطر نگذشت
 موانع ان بخریاد طریقی شفق آنکہ پوستہ احوال خیر مال خود را مینویسان باشند
 کہ آرام خاطر گردد قبل ازین خرویی خرج مصحوب دلا و اعتمادی فرستادہ بودم یقین کہ
 رسیده باشد بعضی سوغات این دیار بہر رسیدہ اند انشاء اللہ تعالیٰ استعاف
 خواهد داشت شوق شرف پالوس آن مخدومہ از حد افروخت از در گاہ سبب اسباب
 مستدعی باشد کہ غنیمت بوجہ احسن کرد و در باب پیوند فرزند نور اللہ زیور
 کہ آن والدہ خود بخود خواهند بود بہر حال سعی نموده نسبت او را صورت دہند کہ جب
 جمیعت خاطر گردد و زیادہ چہ عرض نماید ظل شفقت مہر و باد ببرد رکت سیر
 فرزند آن عبد الرحمن بعرض ملازمان مخدومی قبلہ گامی مشفقہ میرساند کہ شوق و آرزو
 رومندے باور اک بالوسے خداوندے بمرتبہ ایست کہ بقلم مقطوع اللسان شرح
 آن تواند کرد شب و روز از در گاہ محب الدعوات استغاثہ نماید بیستی کہ متفقہ
 این ملام شد بوجہ احسن و نماید توقع از کرم و اخلاق حمیدہ انست کہ ہنگام او را کشتن
 حضور قائم النور این کترین فرزندان را احیاناً بغایت نامہ گرامی یا آورند و خدمت کند
 ورنہ خود بودہ باشد شرف ایامی آن آرزوئی دارند کہ سعادت دین خود را
 بتقدیم رساند بعضی سوغات این دیار قبل ازین مصحوب باد گاہ بتفصیل
 علیحدہ ارسالہ شدہ بودم یقین کہ رسیده باشد در پیونلاکراسی بہر ارنیہ بہت مدار

و لیکن هم رسیده انتظار است که درین چند روز رسیده از محال جاگیر بابت فصل خریف
 بدست آیند بموجب مذکور چیزی که در بعضی دیگر تحایف برای برادران عزیزان
 از سال خواهد داشت زیاده چه عرض نماید بابت سائیه ات کم میاد از سر و لب
 ظلمت ابد بجانب برادر خود و برادر از جهت دیحان پیوند اقبال آثار سعادت
 یا خواجہ بادگار از غم و دولت برخوردار باشند بعد دعوات فرادان و اشتیاق
 بے پایان آن عزیز بوده باشند مدلیست که خطمی از جانب آن برادر رسیده بنابر
 نگرانی و چیرانی روئی نموده و از بس بیطاعتی و بی تابانی استیلائی آورده لهند که
 خبر خیریت شما فرستاده شد که از چگونگی احوال خود و باعث عدم ارسال مکاتبات
 مشغول و گمانولید که اطمینان گردد و من بعد انچه پس تخلف در فرستادن نامه بنام
 سازند و مکاتبات یکدیگر در منقرع ملاقات روحانیت و بعضی تحایف من و برادر
 آن برادر خرید نموده است متعاقب فرستاده شود زیاده چه نویسد و وقت
 مرید باد برادر کلان ملازمان عطفوت بنام ملا دی انوی عزیز سلامت همواره
 متعاضد السلام بوده سلامت باشند بعد شوق و آرزو سندی و دیدار فایض الوار
 معروض آنکه اگر محبت موافق و حوادث روزگار چند از دولت ملازمت دور
 و بهجوری روئی داده اما خدا آگاه است که جان و مال همیشه در خدمت ملازمت
 آن انوی شد بسیار در گاه رب الغرت امیدوارم که عنقریب جبرده مغایرت خیر
 صورت ملاقات چهره کشاید که از الم جدایی بایک گرم نبود تا در یافت شرف حضور
 پیام خوش حل و شاد کام میفرموده باشند زیاده ازین حسادت نمودن ترک او
 نیست ظلمت مدود باد بجانب فرزند فرزند از چند شمره شجره فواد و حلقه مراد

قره العین محمد حسین احوال اللہ عمر دعائے فراوان و اشتیاق بے پایان مطالعہ نمایند
 کہ احوال اینچہ و بحریت است و خیریت آن جگر گوشہ از درگاه رب العزت مدام
 مطلوب است حقیقت روزگار اینجانب برین نوع است کہ عند الفحوت باندک
 مایہیانہ قاعیت نموده بوسط قرب ساقبت ماہ در سرکار نواب مستطاب لوکر شدہ
 بنماخہ ہرات دو ماہ درست میشود ہر گاہ کہ ہرات بمستی می آید خرجی برائے ثمان
 خزانہ شدہ شود خاطر خود را ہمہ البواب جمعداشته در خواندن و نوشتن شعی بنفع نمایند
 و اوقات خود را بہو و لعب نگذارند و میل بازی و تماشا نکنند کہ وقت یادگیرے
 ہنر و آداب بہین است بہیت غافل نشین نہ وقت بازیست و وقت ہنر است
 و سفر از لیست و ہمیشہ از جگہی احوال خود تسلی دهند کہ اطمینان کلی است زیادہ چہ
 نویسند بجانب ہمیشہ بر سرک بہمت سرہ عزیزہ مشفقہ بہر آن کہ اسمہ معلوم است
 از جانب برادر خود کریم اللہ بعد دعائی فراوان مطالعہ نمایند کہ احوال اینچہ و دیگر کم
 رب المعبود بہر پنج بہو و گذار نیست و خبر سلامتی آن ہمیشہ از درگاہ انور دی خواہد
 بد نیست کہ خبر خیریت آن ہمیشہ نہر سید بنا بر آن خاطر متردوست طریقہ شفقت
 و مہربانی آنکہ تا اوراک ملاقات بھجت آیات پیوستہ جوگی سوانجات آئند و و خبر
 سلامتی خود را مینوشتہ باشند کہ باعث آرام خاطر گردد زیادہ چہ نویسند
 و کر اللہ تعالی ذات ستودہ صفات مشیخت و فضیلت پناہ تھبان شیخ جبورا
 از تہد گنات و بلیاد و ران محفوظ داشته بانواع شادمانی و مقاصد صورے و
 معنوی سلامت دارا بعد از ان تمہید قواعد اختصاص و آرزو مندی ہا
 آنکند آگاہ است کہ با سماع خبر فرخندہ اثر شادی کخداے برخوردار شیخ

شیخ محمود چنان خوشحال و بهجت روی داد الهی مبارک ساز و ارگرداناد و بعضی
الباب عروسی و چیره و فوطه کجراتی بهجت بهر خوردار مذکور مصحوب اعتمادی مبارک قدم
فربتاده شد بنظر التفات قبول فرمایند و هر چه خدمتیکه درین حدود باشد اشاره فرمایند
که شیر ایلط اخلاص بتقدیر رساند دولت و شادمانی در ترید باد و سگر خدام کرام دوتی
الاحترام عطوفت و سنگاه نیکه ای عزیزان و خویشیان همواره در حفظ دامان حضرت
باری بوده سلامت باشند بعد از اتحای دعوات و انیات مشهور داری مهر انجلا میگرداند
که بنده چون از آباد اجداث بت بندگی بآن سلسله دارد و مهر بانی ایشان در باره
این نامزد از هر چه نوسید زیاده آنرا نیست خود میدانند که بحسب و نسب یکدیگر جدا
نست بنابراین از روی گستاخی در باب پیوند نسبت فرزندی غیر اله که در علم و آداب
به تمام حاصل کرده عرض نمایند که اگر او را در علمای سرفراز فرمایند باعث تف
خراین کمترین در میان خویشان خواهند شد لهذا امیدوار است که التماس بنده
در وجه قبول افتد مصرع کر قبول افتد زنی غوث شرف زیاده چه عرض نمائید توفیق
رفیق باد بجانب زوجه المغانه بادل یگانه مونس غم گسار محرم اسیر ارباب و فادار
محبوب القلوب بغایت باشند از روی که از توجدا شده ام خدا آگاه است
که قرار در آرام یکبارگی از دل بدر زفته و در شب بی خواب ندایم و از خیال تو یکدم غافل
نستم و وصال ترا از خدا میخوایم و در حل میطلبم که غنوب بوجه حسن میباشد تا امین
جدا ای احوال چگونه خواهد بود پیوسته مانگام ملاقات چگونه ای حالات خود را التماس
باشند که آرام خاطر گردد و در نیولا خروبی خرج بمصوب اعتمادی دلا و فرستاده شد
خواهد رسید سامان ضروریات خانه نموده اوقات بگذرانند و خاطر خود به باب

جمعه دارند انشاء الله تعالی اگر غنیمت زیادت اجلال افزوری اقبال درین تنویر
تا خود و میشود بهتر که پرده دوری ضروری از میان مرتفع خواهد گردید و لا لبس از
دوماه شمار آن نزد خود خواهم طلبید که دیگر کتاب جدا گانه ندارم بهر حال یکجا بودن
غنیمت است ع نادرمیان خواسته کردار چیست * زیاده چه تولید جواب خط
بطرف شوهر نامه زحمت آثار آن مولی غمگسار و عین انتظار بشروع فصل چهارم از دست
حدیثگار رسید خاطر اندوه گین را از قید غم آرا و گردانید بیت خط تو آمد و ما
نگونه فرح گشت پدید چونکه قطره نیسان صدف درون برسد و آنکه انظار
اندوه وجدائی و امیدوار ملاقات بحجت آیات فرمودند منی الواقع شوق طرفین
حاصل است اما مردی بهر جا که خواهی میکردی و ورود و غم بهر جا ترا میگوئی و تکیه خاطر
نیمائی ترا بدو من چه نسبت من در خود را با که گویم در گوشه نشسته میباشم
اگر شرح آرزوی دیدار بسبب مایه حیات بنویسم در دفتر نمیکنی بیت استیفا بیکه
بیدار تو در دلم و دلم من داند من داند دلم من و از درگاه مسبب اسباب
امیدوار میباشم سبب سار که شام ظلمانی زرق بالوار صبح وصال متبدل گردد
باقی احوال ما فی الضمیر موقوف بر ملاقات است زیاده چه تولید دیگر نامه
حق سبحانه تعالی ذات حجت صفات لازمی استظهراری سخلصان تپایی ناجیو را
همواره از جمیع بیات دوران مضمون و محروس داشته سلامت دارا و بعد دعوات
مشتاق نه مکتوفاتی میکرد و اند حق علیم است که بشنیدن خبر یاری جندان کلفت خاطر
و اندوه باطن روئی و ادا که بشرح آن صدور جمعیت اینرا بریشانی است الله تعالی
و ادر آن سخا خاها و از غیب خود که امت گرداناد و صحب کمال بخشنا نادین مخلص بحر دلتماع این
نیست که روانه آن آنقب شود بالور و ادنیات مافرحه این را برز و در آوقف مانده و در دلتماع
تخریب است اثر ایضا و ساد شده و دیده دل انتظار میارست همیشه که در خاطر سار از کفوت عافه اندوه و کدورت

بی فساد و آزار نه و در مرتبه سبب نامه خدام بر خود را اقبال آمار خواجیه یادگار مشتمل بر طبع محال
 بود و از عمر و دولت و کامیابی باشند و این ایام نام فرجام شنیده شد که خود می قلمه گاهی خود جبهه عدل استار خسته
 قلم و قدیر و ولایت حجت مقرر در قضا و در قضا حجت فرموده و غایب جدا خود بر بود و توان داد و نذر و یک
 حق علم است که محروم استماع این خبر خیریت انرجان و طالب نایب اند که اگرچه از غایت اند و با اگر اینک در یک سر شده
 انانج سود کرد و چون بر آفریده که این در پیش نیست بر که آید بجا انرا خود بود و انکه نایب و با هست
 خداوند بود و بر آئینه دارد که در در و علاج این برین بعد از صبر نیست لاچار و ست بدامن
 صبر نموده الهی آن بر پایه دانش و نبی و نبی غیر خلیل و اجبر خلیل است فرامیده و عمر و جان و حلال
 تمام و البته بذات شماسط طریقه بود شنیده آنکه که بر کرم و دلایا تمام نایب در دل شکسته نشود و
 قوی دارند انشا الله تعالی وقت یافته این واقعه حاکم العیض مقدس رسانیده سر و پایا
 عالیشان بنجده و لا سگناه اصل نموده میفرستد لایق آنکه تا به کام ملاقات جاکوئی احوال خود و بنویسند
 و بر مطلبی که در اینجا و دیوده باشد بی تکلف نشانه مانند که حتی الامکان در انجام آن سر و نمود
 چه نایب نامه و دیگر بعد از رفع سلام حجت انجام آنها بعرض میفرستد فیصله قصور آنکه مکتوب و عیب
 اسلوب معصوم و مظهر آلوده بودند بمطالع آن طرف الزام خداوان از و طریقه بی شک و سبب
 بعین شنیده و مطلقا منظر داشته خوب بسیار بلغز مانند چون شرح شوق آلوده مسد بعبارت در
 که نایب لاجرم بر ضحاک باطن فیض و احوال نموده که مرا سهر و دل است اثر خود و دیوده چه نایب
 نامه و دیگر بعد عرض معروض آنکه عینین شامه سعید آتش شوق و شغف استیصال و اثر صفا
 که نایب محال کمطی نشو و نشسته از ان صلاحت عطای بر تحایف قلم تسدین و بکین نخبه پان چند
 اکفاست زیاده چه قصد به در نامه و دیگر از عرض بندگی و نیاز حضرت قبله ای ملاوی
 شغل تعام و نموده که احوال مقیم خیر است که در ملک صفات نیر و خط الهی ناسناهی باشد و بود
 غایت نالاری متحرک و آنکه بغایت هر بانی نبوده و با و دیوده بودند و خوب الزام شکر گوار

و احسانیت و ساس را که در دیدیت بانیست از مردمی خوشتر آید و نه حکم من که ترا بامن
 آید الکی ساینه بلند بایه آن قبله که تا دیروزه متعلق خردواران است که از بانه دیر اند و عالمی آن
 دوست بران نشان را در حفظ و حمایت خویش داشته که امیدوار اسفا و گرامی آید و من و من و من
 بود و بیشتر سطله آمده احتیاط و افرافیت یکی اوقات آن بایه حیات از درگاه و ام الکصبات خویش
 و کم و قبی باشد که بیادیشان بگذرد و شعر با یاد و سلا بخیال تو خوشیم و غیر نال و بهج پریشانی نیست
 بلکه در وقت حضور و غور و سر بنامه پیام با آورده و چون باین بود و آمده متعده گشت بدو
 محض و عاگور که در عایان ما و صانع مجیده آن مجوده خوبها اشتاد همیشه از نو مند و اک شرف حضور
 در حاشیه کتاب بحال لا اوی میا حقیق الله از مردم اهل دانش تصور فرموده یا آورده بود و استحقاق
 میا حقیق و عاگور دید ایا که حیرت و شگفتی تا محض بجدال میروم و فضل و بیا نیست و این
 و در کمال خود و تخیل نامه محبت که عبارت است از نام و بر و بیان شده و خطا نظر کنی و آمده با آرومی
 آورده یا شده و نیست این قصه از این اشعار غار نیست که عمری و عمری را بزرگان که زنده است و این
 که در فضل و شرف و تمام دارند شرفیت بیت نکرجه شوق کسی که به به بسیارم و بسوگن به خندان
 زینس با و آمده از شرف و فضل و عود است که بر سهوین و غایت عفو اند و با صلاح آن تو به فرایند و ضرر
 فطرت کیم است که گوی و در قلب جزو کرده و امیدارم عزم آنست که این بخله ای از دعا گوین
 و خیر اند نشان خود دانسته تا هنگام شرف و حضور از خاطر نفس کمتر نشان نغز اندر داده ایام بکام باد
 عاگور به منش و دعا گوین و محاسن کامل که در بحر بر مجال او عاجز اند و طو امیر شای مستوفان
 شای که در این موده و جمع آن بحر و تحفیر کسانیکه ایشاد مجلس میگردد که شرح شوق و عود و آرزو
 فاضل است که بطور و بلان انگیز بسیار آن توان لاجرم از شرف و آن با قضا و موده
 کرده متر صد است که محقق و محقق و در زمانه ایام فراق دور ساخته بزبان وصال در
 آورده بجا بیه و تحیر و شوق و در سینه که سینه ای که در کلام اخلاق آنکه تا هنگام میسر ملاقات مجلی از
 محضه احوال نخته بل در ذیل نامه مندرج سازند تجویر سیاهان نغز نمایند و نامه بحواب

الطاف نکرده نامزد خواهر حقیر شده بود به بهترین زمان رفتن و در میان متضمن مرده عافیت بود
بجست افرو و الدتک از آنچه نباید در خط خود کامیاب میسر و مقصود ^{الطاف} اینک بهین
داشتن یوستدین شکسته زاده آوردند و خدمت الیقه ارشاد بود بجای و دل گرفته مقدم بر سلاطین
دولت نرید باد نامه بدو ^{سخت} بعد از این تکلیف رسمی آنها محبت افراشی که گشت از احوال خرم
خود مسرور وقت لغز مودند باین خاطر نگذاشت یقین که موانع بجز فراموشی امری دیگر نخواهد بود
آنکه بخلاف گذشته ابواب سل و سیال مفتوح دارند که اطمینان خاطر کرد و درینولا مشیخت شاه و فضیلت
دشگاه شیخ فیض الله که اکل کابزمه اند و فقیر السیاسة عاقلان است که با اعتقاد تمام سوار سطر
خود را خود و تلف آورده نباید که نیز در ایشان غمیت داشته و غمزار و اقرام مشیخت بنیاد بیکان که شیدا
بهر روز و نیم که مجموع آوردند سعاد و خود داشته و در این نام آن تقصیر خواهند فرمود که خطراتان
است و این که بمنون خواهیم شد تا با کما و ستان احوال عالم به غمین شما به غمت سید که من
شام جان معطر گردید که در باب غایت اعجاز طر عزیز مشیخت بنیاد شیخ فیض الله خود نه
محبت بود و حاکم آمدن ایشان به محض نزول محبت نیروانی داشته باشد و دیدار قابل الزام
که از بغایت محفوظ و سعاد اند و زوید و در هر باب حسب ارشاد ایشان نامکن و خود بود و جان
کوشیدن فی الطیف اخلاص بقدر کمر ساینده چون درینولا مشیخت بنیاد مددوار از تهات حاکم بهر نمون
با خود داشته اند یقین که احوال فقیر نه بان خود بیا خواهند بود و اگر چه تصدیق شود و قوه عالم
ای ماه آسمان خوبی و ای سر و گلستان مرغوبی و ای نور دیده عشاق و ای دیرینه مشتاق از روی
و هر که و عهد فرموده بودند که غفریب طبع را شکیبایی و ای هم نمرد و حاکم از آن روز دیده امیدوار
بر شاه راه استیمیت را هر که گفتی خواهیم آمد و دیده من بر او استظار است و بنیاد
به لطفت چیست چون آتی اگر بخت عده این محض و درینلا دیده از رخسار آمار و خوشی از وفور
نکران مشهور نکته عجیب است بنیاد که بعد از آن روز مندم به بنیاد که قسم خویش با تو بودم
نامه و حجاب ای عاشق خود را منتظر بهر از نامه و جهان معلوم شد که دست ما را نصیب

شنیده که در خانه تو ای بوالهوس بوده خوابانیده اند و بر آن میان بدیدار
 که از خوابان کس قادی ندریده و خرمین جفاکاری شنیده اجودان الرعاشی هادی در عالم جده
 عشق با زبان در طریق صدم باندک خج بردی اگر نامیده اینسان چه پاک صبر بکنده زده و باشد که عالم
 از روزن خانه در آمد و نهال قاتم بر شتران سایه اندازد صبر بخت لیکن بر شتران دارد و با شتران
 قبایله شری قرار و عیان می شود و بجز با هم و شربت و خواجه عبداللہ دلا محمد و بنو جده که بفرمان کنیز
 می آید بفرام می آید شتران می پستند هر معکشی سوار بر شتر ساله چون میت رویه
 راج الوقت که نصف آن ده ربه باشند دست میرویش و دهم او فرو شتم و دهم و نصف خود
 آورد و انداخته که بطریق حجت شری قلم آمد به معنا همه قرار داد و عرفان صبر می شود و بجز با هم
 نسبت کریم اللہ اول شهاب الدین ابن عبداللہ قرشی ابر بنمشی که یکی و اما بکنیز را می خست
 قایم الحد و الا اجه شری و غربی و شمالی آن متصل است بخانه یعقوب و در ارم و در غربی ملحق
 عربی ملحق بدروازه خانه الہد و ولد و در ویش و جنوبی ملحق بکوچه سہارہ عام و شمالی پیوستہ
 بمسکن شیخ فتح اللہ و دہ بوالدین کہ واقع است در بلده رحیم آباد و محدث قاضی ملا مشارکت
 میری کہ در تصرف مال بود بعضی کہ از رویہ شاہجہاں راج الوقت بودن بآنرا دانستہ اند خواہر محمود
 ولد خواہہ بایزید فرخیم و مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود آوردیم و فتویمسایہ بن عالم شنیدہ اند
 دادند کہ آخانہ محمود بنیم مذکور است و شیخ عبداللہ ولد عبدالکریم محمد محمود از اناجال در دست پدر رسیدہ
 و دو کوٹہ نماید باندہ انجمنہ سوال جواب بیاہند انجمنہ کہ بعد از کہ عبدالجی حجت با شہناج ملکان فلان
 ملک و ریہات قرار کردند و عرفان شتر نمودند و بجز تانسیا حج و بانیزید و فریدان الرحیم
 باقی قطعه موازی و بیگنہ بین باغ محبت و بوری و جاہ بختہ و دہ بیت شیخ از قسم آنہ و دہ تانسیا
 و کنار از ملکان بدینا رسیدہ بود بعضی دہ بیت و بیہ شاہجہاں راج الوقت کہ نصف آن دست بیہ
 میباشد دست خواہہ یعقوب لیدریم فرد شتم مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود آوردیم از اناجی و محالی
 کند اناجی شد این چند کلمہ سلسل حکم ترعوب غرقلم آمد و بجز تانسیا ملکان بفرمان ملکان

و در ضمن غرض از نوشته آنکه منکته احمد دلدار خود منشی صدر اسلام چون یکصد و بیست و پنج سال از
مال خواجہ تمباکوبی و دواہ بطریق قرض منصرف و قبض خود دارد و افراد آنکه بعد از شش ماه
برگاہ طلب بقید بلاغدر انداخته اند و را دای رویه بیست و پنج حلد در پیش نیادرم اینچنین بطریق مسکن
که عند الحاجة بکار آید تحریر تاریخ فلان شهر فلان سنہ فلان کرو تا منشی علی غرض ازین نوشته آنکه
سیلمان ولد عثمان ام چون یکمیزل جوی مور و خود را که قائم الحرد واقع در بلد سمرقند در محله بین الجاہ
مبوض مبالغ سنہ صد و بیست و پنج الوقت که نصف آن یکصد و پنجاه رویه باشد بابت خواجہ محمد بطریق
مگر گذارستم و مبلغ مذکور در قبض و تصرف خود دارم و منشی طیکہ برگاہ مبلغ مذکور و اسرار جوی را در
ساختہ بر آن متصرف شوم اینچنین کلمہ بسبیل حجت نوشته داده شد تحریر تاریخ فلان سنہ فلان محکم است احاط
مقصود ازین تحریر آنکہ علی محمد ولد شہاب الدین ام چون در وضع سلیم پور معمولہ گبرنہ پور کہ بجای
پناہ شاہ بیگ مقر است از دکن و کلاہستان بالصدر و بیہ ریح الوقت بطریق اجارہ گرفته مبلغ بیست و پنج
در سرکار خان جواب گیریم سیم عدد خلیہ میانیادرم اگر یار بالند کہ گفت بیار و ارضی اگر دیر بعد از حقیقت
گیرم اینچنین کلمہ بسبیل سند نوشته دادم کہ بانی الحال شد باشد تحریر تاریخ فلان سنہ حاضر ضامن
باعت تحریر این سطور آنکہ چون شیخ عبداللہ و رشید خیم بخش و ادبوا وسط معاملہ گبرنہ پور اتفاقاً در قریہ
اللہ و در جم بخش ام بطوع و رغبت خود حاضر ضامن او گشتم اگر مری اللہ حضرت اعلام گبرنہ پور بانی
بلاعد حاضر کرده و در اجازت سازد و از عہدہ جواب آن سیم خود را در قریہ اینچنین کلمہ بطریق حاضر قضاوتہ داده
کہ عند الحاجة بکار آید تحریر تاریخ فلان سنہ فلان محکم است احاط
افراد شرعی خودم بر رویہ کہ دو تا نام علامت فہر فام میانہ قد سلیم الاصفی کہ بی نزاکت غیر ملک است
و خط آزادی نوشته دادم کہ چرا خواہد بود فاند بعد از وفات من بی کسی باشد و در آن بر حق نیست و در قضا
سنہ فلان تسکف علی غرض ازین نوشته آنکہ منکته احمد دلدار حاجی ام اینچنین در محله کل
و جزوی از خواجہ کرم و در احمد اللہ ششم حاضر نموده و خط لادیکو نوشته دادم کہ دیگر بار و کونجا ام کرد
اگر کنم و در خواجہ اینچنین کلمہ بطریق فارغ علی نوشته داده شد کہ نانی الحال شد باشد تحریر تاریخ فلان سنہ

مسک و خط خلایق و در محاکمات آمده برضا و رغبت خود اقرار می شری نموده بخراسم خود احمد الله و الله
میر الله و الله که منکر کنیز آن خواجه بدرالدین را بطوع و رغبت خود بخراسم بکند و خط خلایق که ششم
که باقی از عمر زندگی و خلاصی ایشان عهد و تمام میسج غدر و عید میسجیاریم بنا بر آن اینجند که اطلاق اقرار
نامه نوشته دادیم که تانی الحال سزا بخراسم فلان سنه فلان ماه و نیم در نوشتن و شش و شصت
و شصت با هم که شصت سالگی و در آن و گذر بایان و نیکو داران له لا یسوء الله خیر سلایق تآب میر تقی
اسبانی خانجیت سرکار خالصه شریفه حکم انشردار السلطنت کابل که امرو که نزول نماید
و بیرون بیاوردی اگر ده از حدود خود بسلطان بگذرانند هیچ وجه معطل نذارند الرعیاء بالله و جبر کسی
امری واقع خواهد شد از عهد آن بیرون خواهد آمد در بنیاب قدغن تمام دانست محافظت کله
بجا آرند و شکایتم خود را شایانه حال صه شریفه بکسر آنکه چون حسب حکم عالی داروغلی کل عهد
اتهام سعادت آید میر و لیس علم مورد نفوذ گشته باید که متارالیه را داروغه حسب اتمام آن کارخانه
دانسته از محسن او که هر آینه مطابق ضابط و قانون شریعی معطل بوده باشد بیرون ترغیب شود که اگر
بجا آرد و متارالیه باید که شلیقه را دوبار اشعار خود سخاوتی بوزیر و مرام آن امرواجی بر دزد که زیاده انان
متصور نباشد در دو مکانه خود را موقوف برست معمول آن کارخانه متصرف شود و درین باب حسب السطور
عمل نموده شتخلف نور زنده و قدغن باسج دانند و شکایتم قضا باسهم الله و بحجاب عو
کریم الله بدار القضا آمده حاضر شود و معالیه خود را در شرع فیصل دهند و در بنیاب قدغن تمام دانند
با ستم هو یا ریال کنج بجز در سید شکایه یواختابه آمده حاضر شوند و اسما لخراند و شکایان در ستر
و گرداند ابرائی فیصله حاضر سازد و معطل نذارند و شکایتم با ستم سها و در حال انکس شتار افعیت
پناه شجاعت و سنگاه خود را در خود بدار بگرفته عظمت پور تقیسن نموده شد باید که با حمایت و استعظام ناما
خود را فرو آورد و سازند و از خدمات و ترو دات آنجا بمشار الیه ریافت نموده از صلاح او بیرون نزنند
حقانیت او نمایند و بپایانه خود بجهت تصدیق متصدیان از تحویل فوطه دار بگرفته مگر راه باده میگرفته باشند
قدغن تمام دانسته شتخلف نور زنده سمر نامه بزرگان ذات با بركات آن حجج جاست و هم فیضیکم کترین

خدیوان سرانما رو عبد الرحیم نیاز بر آستان تیرا چاه نهاده متمسکینم به شاد و نیکو
 آن کاشف و موزع و اصول و حق حقائق معقول و منقول مولود ام فیضه لودای آداب لوازم
 عقیدت کثیر بجز این فن فیض نشان میرساند سرنامه مشایخ مصدر افروز قدس سرنا فیضیان سرمد
 بخانه واریش امام دام ظل الله ادای آداب فرودان کتبی با بیان بوض بهره اندوزان کمال فاضل
 فیضی میرساند القاب سرنامه سرور مشایخ وی ارباب لغت نرسد از باب حقیقت و نظر الله تعالی آداب
 و انکسار که طایفه عقیده مندان تجویز شعاعست مودعی ساخته بحال فیض تیر میرساند القاب
 مسند نشین شریف و سوده پیرانیت بهیض جمع اسباب لیل و قاضی عنایت الدین صاحب امام الت
 نیصانه لوازم عبودیت و مراسم عقیدت بتقدیر رسانیده بفرمان ارباب فکشان آستان معدلت نشان
 میرساند سرنامه شاعر لطافت کعب گوشتان و طرافت زمین فیض نشان ان بنگامه آرای بزم بر طبقه
 گستره مجلس سیر سرور کشت طافزای غمزدگان و طیان فرخی دل تابگان با و بعد بحر قصاید
 شوق مشهور و غیر نام نامی سرمد و سرنامه سرمد حقیقی و کعبه اختیار کونین استند هارمی
 کرمی حضرت و لیسعی و نه لفظ الله تعالی العباد ای آداب لوازم آرد و ممد بادرک لعلت قدس و ممد و ممد
 که حصول مرادات و جهانیت بتقدیر رساند سرنامه سرور و در کلال جمعیت ممد و ممد و ممد
 مال بندگان اخوت بنه عطوفت دستگاه ملا و عزیزان قدردان بر لبی حیو و بعد تبلیغ رسائل آرد و ممد
 خدمت سیر بکشت و دارین عزیمت آرد نامه فرزند نهال المانی و اقبال آینه فرزند غره جاشمیت و اقبال آینه
 عنایات آید و سنا و باب و دعوات سیرده و حاصل آرد و معلوم آنکه القاب طسکه و آرد و اعظم
 بزرگان ابرقام شوند انیت الیقات آموذگراسی سرور نامه گرامی و علامی نور ششمه مسامی ملاط
 مسکاتیه شرفه مطلقه لطیفه بقیه انقه نام محبت امیر و محیفه مودت اقلیم و اقبال مکتوب مغرب محبت
 اسلوب و فرغانات و الطاق آرد و شفاق و الطاهر و کمال مرهم دایته از روی امام مهر با و فیه آرد
 بنده بر در و حرمت کسر از روی یکجه و رنگی و آرد و خلاص و خلاص آرد و در و آرد و
 نامزدین خیر اندیش نامزدین مستعد و فاکیش نامزدین مهور ناهر و این مستدام نامزدین

مستعدا فرمود این مجلس حقیقه نامزد این محبت صمیم صادر شده بود و در روز دهم
 غرض و فرموده ابلاغ یافته بود و در آن اسبید و تمیزد سید شمس شام شد
 الحمد لله و نکته که این نگار نامه دانش بنیش دستور العمل این مان کتب فیض است
 مسخر اینست که هر گز آن ۴ نفر بالمش میان چراغ الدین ناجر کتب نامور بار آورده اند

محکم

۱۳۵۰ هـ
 منشی آقا ولی محمد
 انشاء ایران
 قاری ادب
 ۹۹۹
 تکریم احمد الدین